



بود. در جمعی کار می‌کردیم که هیچ‌کس عنوان نداشت. اما امروز هیچ‌کس حاضر بدون درج اسمش کار نمی‌کند. بعدها خودش در یک تجربه ماندگار و در بعضی صاحبه‌هایش توضیح داد که با شروع انقلاب و بیدایش آن فضای جدید، برای کار جهادی و سازندگی می‌رفتند. می‌دیدند مردم با این اخلاص کار می‌کنند و احساس می‌کردند این کار را باید رسانه‌ای کرد و فیلم گرفت تا مردم ببینند چه کار ارزشمندی در حال انجام است. در واقع یکی از ارزش‌های نهفته جهاد سازندگی را باید احیا می‌کردند. بعد آرام‌آرام اتفاقات مختلف افتاد، جنگ شروع شد و وارد دل جنگ شدند. این کاملاً یک نگاه رفتار اعتقادی بود. به جای اسلحه گرفتن، نگهبانی دادن یا کارهای دیگر، کاری که بلد بودیم را انجام دادیم، یعنی فیلم‌سازی.

جدای از مسائل مربوط به شخص شهید آوینی، او فقط جنگ را ثبت نمی‌کرد. دور بینش به سمت آدم‌های جنگ بود. به نظر شما امروز چقدر این نگاه در مستندسازی وجود دارد؟ آیا مستندسازان علاوه بر ثبت لحظه جنگ، به سراغ آدم‌های جنگ و روایت‌های آنها می‌روند؟

مستندساز باید بفهمد جنگ فقط حادثه نیست. خیلی وقت‌ها جذابیتهای که مستندساز را به منطقه می‌کشاند، تفنگ، انفجار، هواپیما و چیزهایی از این دست است. اما اینها در همه جنگ‌ها وجود دارد؛ در جنگ ویتنام، جنگ عراق و آمریکا و انواع جنگ‌های دیگر. آن چیزی که جنگ ما را متمایز می‌کند، انسان‌هایی هستند که این جنگ را پیش می‌برند و انگیزه‌هایی که دارند.

این انگیزه‌ها برگرفته از اعتقادات صدر اسلام است و آوینی هم در مستندهایش دائماً این موضوع را به ۱۴۰۰ سال قبل گره می‌زند. مدام می‌گوید اینها همان بچه‌های قرن اول هجری هستند؛ این بچه‌های قرن چهاردهم‌اند، اما اعتقاد ایشان همان است. این نگاه که باید سراغ آدم‌هایی برویم که این جهاد را شکل داده‌اند، بسیار مهم است.

خیلی‌ها معتقدند بخش مهمی از مستندسازی جنگ امروز همچنان برگرفته از مستندسازی شهید آوینی است؛ از فرم و نریشن گرفته تا شیوه روایت. آیا با این نگاه موافقت می‌کنید؟ آیا حفظ همان شکل، با شکل‌گیری زبان روایی جدید منافات ندارد؟

آوینی، آوینی است. روح کلی کار او سر جای خودش است، اما اگر بخواهیم ادای آوینی را در بیاوریم، به نظرم اشتباه کرده‌ایم. ما نمی‌توانیم ادای آوینی را در بیاوریم؛ نه در گفتار و نه در نوشته. نوشته، نوشته آوینی است و قابل تقلید نیست.

در حال حاضر مشغول ساخت دو مستند هستید. اگر ممکن است اشاره کنید موضوع آنها چیست و پروسه تولید در چه مرحله‌ای قرار دارد؟

یکی از مستندها «مادرم ایران» نام دارد. من تهیه‌کننده آن هستم و آقای کیومرث محمدچناری و محمد محمدصالحی کارگردانی آن را برعهده دارند.

این فیلم در دل جنگ ۴۰ روزه شکل گرفت. از روز دوم جنگ، بچه‌ها دوربین به دست گرفتند و همراه نیروهای هلال‌احمر بودند و حوادث و اتفاقات مختلف شهر بیشتر در غرب تهران را ثبت کردند.

البته موضوع اصلی ما خود هلال‌احمر نیست. موضوع، هلال‌احمر در جنگ است؛ اینکه این نیروها در جنگ به مردم کمک می‌کنند.

این مستند تا آخرین روز جنگ ادامه داشت و عوامل تا روزی نهم آنجا حضور داشتند. هر حادثه و اتفاقی که در آن ایام رخ داد، در کنار نیروهای هلال‌احمر ثبت شد. یکی دیگر از مستندهای من؛ درباره شهید رئیسی است که هنوز ساخت آن ادامه دارد.

ما سفری به لبنان داشتیم و قرار بود یک مجموعه مستند کار کنیم. شهید عماد مغنیه در یکی از جلسات شرکت کردند و خیلی به ما کمک کردند تا به موضوعات برسیم. دست ما را باز گذاشتند و ما را به کسانی وصل کردند که می‌توانستند روایت دست‌اول به ما بدهند. حدود یک هفته تا ۱۰ روز پژوهش کردیم. بعد از اینکه تحقیق‌مان تمام شد، جلسه مشترکی بین شهید عماد مغنیه و شهید سیدحسن نصرالله برگزار شد.

ایشان دو عملیات را انتخاب کردند و گفتند این دورا حتماً در برنامه‌تان بگذارید. یکی از آنها قصه «ابوزینب» بود.

قصه ابوزینب این است که پسر جوان یک خانواده، یک عملیات استشهادی در مرز فلسطین اشغالی و اسرائیل انجام می‌دهد. این عملیات بعد شهادت ایشان را فقط خواهر و مادرش می‌دانستند. چون خانواده در منطقه اشغالی زندگی می‌کردند و اگر اسرائیلی‌ها متوجه می‌شدند، خانواده را کاملاً از بین می‌بردند و این موضوع را ۱۴ سال از پدر خانواده پنهان کردند.

قصه بسیار پیچیده و عجیبی داشت؛ دو نفر از برادرانش در زندان بودند و با عقب‌نشینی اسرائیل آزاد شدند. خواهرشان شهید شد. یکی از عروس‌های خانواده به زندان افتاد و بچه‌اش هم درگیر این ماجرا شد. این پیچیدگی‌ها بود که موضوع را متمایز می‌کرد.

رابطه شما با شهید سیدحسن نصرالله چطور شکل گرفت؟ با توجه به شرایط امنیتی ایشان، این آشنایی و ارتباط چگونه اتفاق افتاد؟

از طریق همین مستندها بود. اولین بار که یک مجموعه مستند راجع به موضوعات مقاومت کار می‌کردیم، آشنایی شکل گرفت. فردی به نام علی ظاهر در لبنان بود که مسئولیت فرهنگی داشت و اولین مدیر شبکه‌المنار بود. اولین هماهنگی برای رفتن پیش آقا سید با ایشان اتفاق افتاد. کارهای بعدی ما هم به طور طبیعی با ایشان مرتبط شد و رفت‌وآمدها ادامه پیدا کرد تا آخرین باری که برای قصه حاج قاسم خدمتشان رسیدیم.

فکر می‌کنم حدود شش بار این دیدارها اتفاق افتاد. البته همه آنها فیلم‌برداری نشد. چهار جلسه برای فیلم‌برداری بود و دو جلسه غیرتصویری؛ یعنی جلسه ارائه گزارش، کمک گرفتن و مشورت گرفتن.

شما در این روند کاری با آدم‌هایی سر و کار داشتید که شاید فردی از روز دیگر حضور نداشته باشند و به شهادت برسند. ثبت آن لحظه برای شما چه جایگاهی داشته است؟ در مواجهه با چنین شخصیت‌هایی، دوست داشتید چه نکاتی حتماً ثبت شود تا در نبود آنها، مردم بتوانند با آنها آشنا شوند؟

این شخصیت‌ها منحصر به فرد هستند و محدودیت‌های خودشان را دارند. به‌خصوص شخصیتی مثل سیدحسن که محدودیت‌های زیادی در زمان ملاقات، نحوه ملاقات و حتی رسیدن به محل ملاقات داشت. خیلی ساده نبود. گاهی سه، چهار ماشین عوض می‌کردید تا به ایشان برسید.

یکی دیگر از شخصیت‌هایی که شما با او همراه بودید، شهید مرتضی آوینی است؛ شخصیتی که حداقل در عرصه رسانه و مستند، همچنان اسطوره‌ای تکرارنشده محسوب می‌شود. تفاوت مستندسازی در زمان شهید آوینی با امروز چه بود؟ آن زمان مستندساز با چه دغدغه‌ای همراه می‌شد و امروز با چه دغدغه‌ای وارد این حوزه می‌شود؟

آن زمان، ما دغدغه‌های و این مسائل را واقعاً نداشتیم. خود من اصلاً این‌طور نبودم. به عنوان کسی که کاری را بلد بودم، وارد کار می‌شدم. من عکاسی بلد بودم؛ فیلم‌سازی را هم هنوز هم امتحان می‌کنم، اما قبل از آن عکاسی می‌کردم. انگیزه‌ها هم خیلی متفاوت از امروز

درصد بدهم، اما خیلی‌ها ممکن است بپروند اسنپ یا تاکسی کار کنند، شغل دیگری داشته باشند و در کنارش مستندسازی خودشان را انجام دهند. این محدودیت‌ها متأسفانه فراوان است؛ حتی در جاهایی که باید مستندساز را حمایت کنند؛ مثل تلویزیون، وزارت ارشاد و بسیاری از ارگان‌ها و مؤسسه‌ای که برای حمایت از مستندساز شکل گرفته‌اند.

مثلاً روایت فتح زمانی بیشترین حجم مستند دفاع مقدس و مقاومت را در چنین مرکزی تولید می‌کرد، اما الان رویکردها مقداری تغییر کرده و نگاه‌ها تغییر کرده است.

به‌نظرم درک شرایط مستند برای برخی مدیران سخت است. تصور می‌کنم در کارهای نمایشی و سینمایی، برد بیشتری می‌بینند، در حالی که این‌طور نیست. اگر متوجه باشیم که مستند یک سند تولید می‌کند، متوجه اهمیت آن می‌شویم. شما کاری می‌سازید که در طول تاریخ می‌تواند مورد بهره‌برداری قرار بگیرد. نمی‌خواهم کار سینمایی و نمایشی را خدای نکرده کم‌اهمیت جلوه بدهم. آنها هم کارکرد خودشان را دارند، اما مستند به‌نظرم بسیار متفاوت است.

مدیری که می‌خواهد درباره تولید مستند تصمیم بگیرد و برای آن هزینه کند، باید به این شناخت رسیده باشد. وگرنه مستند برای او تبدیل به یک آمار می‌شود که مثلاً این تعداد مستند تولید کرده‌ایم.

تلویزیون هم در سال‌های اخیر نقش سابق خود را در تولید مستند ندارد.

تلویزیون عملاً بیشتر بهره‌بردار مستند شده است. مستندهایی که جاهای مختلف ساخته می‌شوند، می‌گیرند و پخش می‌کنند. البته بی‌انصافی نکنیم. مثلاً همین کار مربوط به جنگ ۴۰ روزه را سیمافلم حمایت کرد و در واقع اعتبارش را داد. این اتفاق می‌افتد، اما نه برای همه مستندسازان و نه برای عموم.

این‌طور نیست که ما بخواهیم کار ویژه و خاصی انجام دهیم و همیشه حمایت شویم. واقعاً گاهی دوستان حمایت و اعتماد بیشتری می‌کنند و به خاطر ریش سفیدی ما بعضی کارها را قبول می‌کنند، اما این عمومیت ندارد. تلویزیون باید خیلی بیشتر از اینها هوای مستند را داشته باشد.

یک گله دیگری هم وجود دارد و آن، در هم آمیختن گزارش خبری با مستند است. گزارش‌هایی که تهیه می‌شود یا برنامه‌های ترکیبی که ساخته می‌شوند، خیلی وقت‌ها مستند نامیده می‌شوند. ممکن است یک گونگی از مستند باشند، اما با مستندی که ما مدنظر داریم، یعنی مستندی که فضا، محیط بیرونی، روایت، قصه و داستان دارد، بسیار متفاوت است. مسئولان باید این تمایز را بشناسند.

این محدودیت‌ها و سختی‌ها باعث شده برخی مستندسازان به سمت سینمای داستانی بروند. شما هم به این نوع سینما علاقه دارید؟

نه اینکه علاقه‌مند نباشم یا بگویم بد است، اما تا امروز حداقل هوس نکرده‌ام به سراغ فیلم سینمایی بروم؛ چه کارگردانی و چه تهیه‌کنندگی. یک مورد بود که آن هم به توصیه شهید سیدحسن نصرالله و درباره موضوع «ابوزینب» اتفاق افتاد، ایشان توصیه کردند که درباره موضوع ابوزینب فیلم سینمایی ساخته شود. من احساس کردم می‌شود سینمایی ساخت.

پیش از آن، فکر می‌کنم ۱۵ یا ۱۶ سال قبل، مستندش را ساخته بودیم و مستند تأثیرگذاری هم بود.

چه ویژگی‌ای در «ابوزینب» وجود داشت که شهید نصرالله به آن علاقه‌مند شدند و شما را به سمت ساخت نسخه سینمایی آن سوق داد؟

باعث کمک شد. **اما سؤال دقیقاً همین جاست؛ از کجا به بعد محدودیت امنیتی تبدیل به دخالت در روایت می‌شود؟ از کجا به بعد این محدودیت‌ها در کار مستندساز تأثیر می‌گذارد؟**

سؤال خیلی سختی است. مرز بندی کاملاً مشخص و خط‌کشی شده‌ای وجود ندارد که بگوییم از اینجا به بعد این کار را انجام بدهیم و از اینجا به بعد انجام ندهیم. اگر بگوییم محدودیت ایجاد کردن از سوی نیروهای امنیتی دخالت در کار مستندساز است، مسئله پیچیده می‌شود. آن آدم امنیتی هم باید وظیفه خودش را انجام دهد.

مثلاً فرض کنید در جمع، یک آدم امنیتی حضور دارد که نباید چهره‌اش دیده شود. آن فرد خودش باید حذف شود؛ می‌تواند کنار برود یا پشتش را به دوربین کند. من آدم‌هایی را دیده‌ام که کارشان را درست انجام می‌دهند. وقتی دوربین می‌آید، آن فرد خودش از جمع جدا می‌شود و می‌رود. مانع کار مستندساز نمی‌شود و حساسیت ایجاد نمی‌کند.

اتفاقاً آدم‌هایی که خیلی وارد هستند، معمولاً این حرف‌ها را نمی‌زنند. خودشان می‌دانند که نباید در تصویر باشند و خودشان کنار می‌روند. خیلی وقت‌ها تجربه مستندساز به کمکش می‌آید. دیالوگی که بین مستندساز و آن فرد امنیتی شکل می‌گیرد، می‌تواند کمک کند. می‌توانی او را کنار بکشی و راحت با او صحبت کنی؛ بگویم من فیلم می‌گیرم، حتی مموری را به شما می‌دهم که دستانان باشد و هر زمانی خواستید بررسی کنید و بعد به من بدهید.

اعتمادسازی دوطرفه است و نمی‌تواند یک‌طرفه باشد. من باید آن آدم امنیتی را مطمئن کنم که جاسوس نیست، نمی‌خواهم از هر چیزی فیلم بگیرم و قرار نیست هر چیزی را منتشر کنم.

این محدودیت‌ها در دوران دفاع مقدس چطور بود و چه تفاوتی با جنگ‌های معاصر که اخیراً پشت سر گذاشتیم داشت؟

این محدودیت‌ها همیشه بوده است. این‌طور نیست که قبلاً وجود نداشته باشد. اما امروز سخت‌تر شده، چون ابزارهای متفاوتی در اختیار دارید.

آن زمان اگر می‌خواستید به جبهه بروید و فیلم بگیرید، حتماً دوربین بزرگی داشتید که نمی‌توانستید آن را پنهان کنید. اما امروز با موبایل، دوربین‌های کوچک و تجهیزات نظارتی می‌توانید کارهای بسیار بیشتری انجام دهید. دوربین‌های گوپرو را می‌توانید روی سر، بدن، عینک و جاهای مختلف نصب کنید. این ابزارها کار آدم‌های امنیتی را خیلی سخت می‌کنند. آن زمان محدودیت وجود داشت، اما ابزار فراوان نبود.

من در بعضی عملیات‌ها، مثل عملیات والفجر ۸، حضور داشتم؛ عملیاتی که در سکوت خبری انجام شد و عراقی‌ها تا زمانی که نیروهای ایرانی از رودخانه اروند عبور نکرده و به آن طرف نرفته بودند، متوجه نشدند.

اگر نیروی امنیتی آنجا کارش را درست انجام نمی‌داد، قطعاً می‌توانست عملیات را لو بدهد. محدودیت آنجا وجود داشت. دوستان رسانه‌ای آن زمان گاهی با آمبولانس و وسایل این چنینی وارد منطقه می‌شدند، اما اجازه پیدا نمی‌کردند جلوتر بروند.

جدای از محدودیت‌های امنیتی، مسئله مالی هم همیشه یکی از مشکلات مستندسازی بوده است. بسیاری از مستندسازان معتقدند سینمای مستند، به‌خصوص مستند دفاع مقدس، از نظر مالی در مضیقه است. شما و همکارانتان چطور با این شرایط کنار آمدید و همچنان ادامه دادید؟

قصه برعکس‌ای است. خیلی از مستندسازها کارهای دیگری هم انجام می‌دهند. آمار دقیقی ندارم که بخواهم